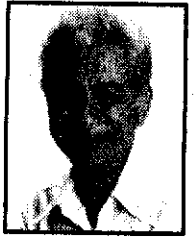


# رشد حرکت‌های مردمی در خاورمیانه



♦ دکتر کاظم ودیدی

## صدر اعظم آلمان می‌گوید قرار ما با پرزیدنت بوش بر این شده تا از موارد اختلاف‌ها کمتر حرف بزنیم.

این سخن به معنای آنست که موارد اختلاف عمیق‌اند. ولی آیا شدنی است که از آنها حرفی زده نشود؟

رییس جمهور فرانسه می‌گوید: طبیعی است که در هر مورد با آمریکا به توافق نرسیم. وی می‌افزاید که به نظر او پرزیدنت بوش در سفر خود اتحادیه اروپا را بهتر درک کرد.

اشاره‌ی او به سفر اول پرزیدنت بوش است به مسکو در دوره اول ریاست جمهوری خود که به اروپای شرقی رفت و پوتین را بسیار حرمت نهاد و اروپای غربی را نادیده گرفت در حالی که در سفر دوم، نخست به بروکسل رفت و از در وفاق و همکاری در آمد با اروپای متحد، سپس به شرق اروپا (برائیسلاوا) رفت و پوتین را از باب کسری دموکراسی در روسیه سرزنش کرد. اگر چه پوتین بر نتافت و گفت دموکراسی، انارشسیسم نیست و جهان در تعادلی ناپایدار به سر می‌برد. این‌ها که گفته شد نشان با همی‌های اروپا و آمریکا هست ولی پدیده بی‌همی‌ها، در افق سیاسی غرب ریشه در ظهور قدرت‌ها و حتی قطب‌های تازه دارد.

اروپاییان این جهان تک قطبی را به زعامت انحصاری آمریکا قبول ندارند و در آسیا، چین مصرف کننده اول جهان نیز خیزی عظیم برای تبدیل شدن به یک قطب سیاسی جهان برداشته است.

جهان امروز البته دچار ناامنی از باب تروریسم و اشغال کردن‌های دراز مدت است (لبنان، عراق و افغانستان سه نمونه عمده). بر سر مبارزه با تروریسم هیچ اختلافی نیست. اما بر سر اشغال و مسیر دموکراتیک ساختن کشورها به خصوص در خاورمیانه اختلاف بسیار است. آمریکا با هزینه‌ای برابر سیصد میلیارد دلار عراق را به نوعی دموکراسی رانده است و توان تکرار این سناریو را در جای دیگر ندارد. آیا راه دیگری نیست؟ اروپا که در خاورمیانه از هر نوع هزینه کردن خود را از این

ماجرها معاف کرده است به نوع و انواع تازه‌ای از جنگ سرد می‌اندیشد، به شرط آن که ضرر به نفع و منافعش نخورد. راه اروپاییان راه داد و ستد و مراوده و مذاکره است. چه سلاحی موثرتر از بدھکار کردن از طریق فروش بار و سرمایه‌نهادن در سرزمین او می‌توان شناخت؟ ایران و کشورهایی مانند سوریه و لبنان، و غیره خرچشان بیش از دخلشان است و اگر به جرگه معاملات جهانی در آیند چون تاب ضوابط را در کار تجارت جهانی ندارند در بوته آزمایش‌ها یا ذوب می‌شوند و یا استحاله. آمریکا که سرمایه نهاده و صدها هزار سرباز به سراسر جهان گسیل داشته تحمل درس گرفتن و تجدید نظر کردن را در راهکارهای خود ندارد.

وقتی بیل کلینتون می‌گوید سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه از سال‌های ۱۹۵۰ پر از اشتباه بوده است و انگشت می‌نهد بر تدابیر غیر دموکراتیک آمریکا در کشورهایی مثل ایران، این سوال مطرح می‌شود که کدام قدرت معظم باید در سیاست خارجی خود تجدیدنظر کند؟ به عقیده این رییس جمهوری سابق آمریکا که امروزه با آن که از دموکرات‌هاست بهترین رابطه را با واکربوش دارد، آمریکا طی پنجاه سال گذشته قدمی به نفع دموکراسی در کشورهای خاورمیانه بر نداشته است هیچ، چه بسا حرکات مردم را در جهت مردمسالاری هم سد کرده است. این سخن تازه‌گی ندارد هزاران مرد سیاسی و مولف و مفسر، آن را نوشته و گفته‌اند. ولی این که امروزه کلینتون و گاهی هم مسوولانی مثل کارتر آن را تر و تازه کرده به بحث

**کلیتون معتقد  
است سیاست  
خارجی آمریکا در  
خاورمیانه از سال  
۱۹۵۰ پر از  
اشتباه بود**

می گذارند و مصاحبه‌ای مثل مصاحبه کلینتون در سوئیس اهمیت بسیار دارد. پس بیلان سیاست خارجی آمریکا در راه آزادی در پنجاه سال گذشته در خاورمیانه قابل دفاع نیست. به همین دلیل است که پرزیدنت واکر بوش هوشمندانه در جواب سوال روزنامه نگاری در باب حمله به ایران، پرداختن به این فکر را احمقانه می داند. پس پرزیدنت بوش نرم نرمک از سیاست جنگ و اشغال دورو به راه‌های کم خرج‌تر و مردم پسندتر رو می کند. و اگر این نتیجه گیری به جا و معتبر باشد باید دانست که سهم مردم خاورمیانه در بیان احساسات ملی و میهنی خود کم نیست.

مردم خاورمیانه به شدت میهن پرستند و در زندگی و محاورات روزانه به خاک و زادگاه خود، به وطن آبا و اجدادی سوگند یاد می کنند. این نیست که دیگران چنین نیستند.

دو واقعه ماههای اخیر یعنی تظاهرات بروکسل علیه سیاست خارجی پرزیدنت آمریکا و نیز تظاهرات مردم لبنان در اعتراض به قتل نخست وزیر سابق آن کشور ریشه در مخالفت با سیاست اشغال و دخالت دارد. در تظاهرات بروکسل، سیاست جنگ و اشغال آمریکا در خاورمیانه مورد نهی قرار گرفت و در تظاهرات بیروت نیز به بهانه قتل رفیق حریری سیاست اشغال و دخالت سوریه در لبنان مورد نهی و ذم قرار گرفت. جا دارد حمایت سیاسی آمریکا و اروپا از مردم لبنان به یک گام مثبت تعبیر و قبول شود مراسم لبنان فرصتی به عمق احساسات میهن مردم لبنان داد. اگر رفیق حریری علیه سیاست اشغال سوریه موضع نمی گرفت اگر به همین دلیل از قدرت کناره نمی گرفت او تنها یک نخست وزیر بود که عمران بسیاری در لبنان کرد به قیمت قروض بسیار. ولی حرف اول و آخر رفیق حریری، عمران در لبنان نبود بلکه مخالفت با اشغال لبنان وسیله ارتش سوریه بود. در این جا به مورد است که بگوئیم قطعنامه سازمان ملل علیه اشغال لبنان وسیله ارتش سوریه خیلی پیش صادر شده بود. پس چرا غرب تاکنون اعتراض نمی کرد؟ این چشم پوشی ها ریشه در کدام سود دارد؟

حریری جان خود را بر سر اعتقاد سیاسی خود نهاد تا مردم لبنان یکبارچه بر خیزند. این است حس میهنی. اینست نقش رهبری. در سراسر خاورمیانه این حس می جوشد امروزه در لبنان در

روزی ها و شیعیان و مارونی ها و سنیان که در حال عادی رقیب هم اند دوشادوش هم برای خارج کردن ارتش اشغالگر سوریه مبارزه می کنند.

واقعه ی لبنان موجب جنبیدن ملل عرب مسلمان هم شد و این بار جامعه عرب با تکیه شدید بر قطعنامه ۱۵۵۹ کار را بهتر از پیش دنبال خواهد کرد. و در نهایت اگر توسعه طلبی اسرائیل هم پس از خاتمه دادن به اشغال خاک لبنان وسیله سوریه بر طرف شود موجبی برای حیات حزب الله وجود نخواهد داشت. زیرا حزب الله زاده تجاوزها و اشغال هاست.

حرمت خاک و شناختن استقلال کشورهای خاورمیانه کلید همه درهای بسته است. ایران و سوریه را باید شناخت و آن ها را در جرگه ملل مستقل نشاند و سپس از آن ها در باب حرمت قراردادهای بین المللی حساب پس گرفت این که آن ها را در محاصره اقتصادی قرار دهیم یا آن ها را به جنگ سرد (از هر نوع که باشد) بکشانیم سیاستی است بیهوده و ناکارآمد. سیاست جنگ سرد به سود روسیه، پوتین و چین و دیگران تمام خواهد شد.

دستی که رفیق حریری را کشت، زشت و ناشیانه عمل کرد. تروریسم دستش رو شده است در خاورمیانه. ولی نیروهای سالم ملی به نقش خود بیش از پیش باور دارند. در کار خروج نیروهای اشغالگر سوریه باید تعجیل کرد. اما نباید دول معظم دخالت به قصد جانسپین شدن نمایند.

در مورد عراق بعد از آن انتخابات، کم و بیش باید به اشغال خاتمه داد. اگر عراق بعد از اشغال سر پا بماند لابد ملی و دموکرات است اما اگر دولت عراق متحد قشون اشغالگر شود این دولت نه ملی است و نه دموکرات. تاکنون تدابیر آیتاله سیستانی به تمام و کمال به سود صلح و دموکراسی عراق بوده است. هر گاه این دموکراسی را مدیون قشون آمریکا و موثلفان آن کنیم به دلیل همان حس میهنی و ملی مردم کشورهای خاورمیانه همه چیز به هم می ریزد. اخیرا یک جوان کرد عراقی در تلویزیون فرانسه می گفت: آمریکا اینجاست برای خوشبختی ما. ولی بهتر نیست برود و مردم خود را خوشبخت کند؟ به عبارت دیگر این سوال مطرح است که اگر قوای سوریه در لبنان نباید بماند چه دلیل دارد قشون آمریکا و همیاران آن در عراق بمانند؟

رئیس جمهور آمریکا و رئیس جمهور فرانسه با صراحت کم نظیری خروج قوای سوریه را از لبنان خواستار شدند. محافل سیاسی واشنگتن برای خروج نیروهای سوریه از خاک لبنان شش ماه فرصت قایل اند (به قول مامون فندی - شرق الاوسط - لندن). آیا کسی می تواند برای خروج قوای آمریکا از عراق زمان تعیین کند؟ اگر عراق و افغانستان دموکرات اند، یا به دموکراسی رسیده اند دیگر به قوای بیگانه احتیاج ندارند و اگر حضور این قوا ضروری است پس دموکراسی وجود ندارد.

## قتل نخست وزیر پیشین لبنان مردم این کشور را علیه اشغالگری سوریه تحریک کرد

